

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۰۸ دسمبر ۲۰۱۶

"نه" به "کلینتن"، "آری" به "ترمپ" نیست!

۵

در قسمت قبل به صورت اجمال و خیلی ها مختصر اشاره نمودیم، که در بعد اقتصادی "نه" به خانم "کلینتن" بیشتر "نه" به میلیتاریزم بود نه "آری" به ترمپ. در این قسمت به اجازه شما خواننده عزیز ضمن آن که اختلافات و تضاد هائی که باعث تقابل "ترمپ" با سایرین گردید، به تفصیل بیشتر از قسمت قبلی گرفته خواهد شد، ابعاد دیگر این تقابل را نیز در حد توان، مورد مذاقه قرار خواهم داد. اما قبل از آن:

همان طوری که بارها نوشته ام باز هم تذکار می دهم، آنچه را از این قلم می خوانید به صورت عمده برداشتهای خودم از مطالعه روند حیات اجتماعی در ایالات متحده امریکا می باشد. این که به چه میزان این برداشتها با واقعیت صدق می کنند و چه میزانی از آنها احیاناً محصل نفوذ خواسته هایم در تحلیل آن وقایع است، تشخیص آن برای من دشوار است به همین لحاظ مانند همیشه متواضعانه اعلام می دارم که هیچ گاهی نگفته ام که آنچه را می نگارم، "حقیقت مطلق" است؛ چه با ایقان به این که حقیقت چیزی نیست مگر برداشت ما از یک واقعیت، برداشتی که از فرد تا فرد، از محل تا محل و از زمان تا زمان دیگری همیشه تابع عوامل متفاوت تغییر دهنده بوده، در نتیجه همیشه نسبی اند و چیزی به نام "حقیقت مطلق" وجود ندارد تا نوشته من نسخه ثانی آن باشد؛ امکان این که در تحلیل هایم دچار خطا و حتا ذهنیگری گردیده باشم نمی تواند مطلقاً منتفی باشد، لذا از تمام دانشمندان که در زمینه می توانند، اشتباهات احتمالی نوشته هایم را تصحیح و کاستی های آن را تکمیل کنند، ضمن ابراز امتنان، صمیمانه تقاضا می نمایم تا از کمک به من دریغ نورزند.

قبل از این که بحثم را در بعد تقابل ساختار ها "ساختار های سیاسی- اقتصادی و اجتماعی" آغاز و ادامه دهم باز هم از شما تقاضا دارم تا یکی از فلم های "کاوبای" که عمدتاً زمان شکل گیری تراکم اجتماعات و پیدایش شهر ها را در بطن حوادث نچندان خوشایندی حمل می نماید، به خاطر آورده، به آن دقت لازم ننمایید.

شهرک کوچکی به نام "بی نام"، چهره های شاخص در آن شهرک، سرمایه دار آن شهر، کشیش، کوتوال که در آنجا "شریف" نامید شده، ایرانی ها آن را به "کلانتر" ترجمه نموده اند و روزنامه نگار- در شهر های پیشرفته تر-می باشند. بقیه افرادی که در آن شهرک زندگانی می نمایند و یا به صورت مهمان در آنجا زیست دارند، اگر گاهی باعث ایجاد دردرس هائی هم شوند، این وظیفه همان چهره های شاخص است که به کمک مردم آنها را از سر راه شان بردارند.

در بین چهره های شاخص، سرمایه دار شهرک، همیشه خواستار نظم و امنیت اجتماعی است، نباید دچار اشتباه شد، این خواست امنیت اجتماعی نه بدان علت است که گویا سرمایه دار انسانی فکر نموده امنیت اجتماعی را حق فرد فرد آن شهرک می داند، بلکه هدف وی از امنیت اجتماعی تأمین چنان شرایطی است که در بطن آن بتوان هرچه بیشتر به انباشت سرمایه دست یازید. یعنی رستوران و هتلش سودآوری بیشتر یافته، کازینو و قمارخانه اش، پر رونق و چیزی را که بعد ها به نام بانکها یاد شدند، و سپرده های باشندگان را صیانت می نمود، کاملاً مصون باشد.

همین وضعیت شرایطی را به وجود می آورد که سرمایه دار، برای کسب سود بیشتر می بایست از بخشی از سرمایه خود گذشته نهاد ها و اداراتی را به وجود می آورد تا در پناه آن، امکان انباشت هرچه بیشتر سرمایه و کسب سود بیشتر را مساعد می ساخت. یعنی اگر برای تحمیل مردم فرد حقه باز و مفتخوری را به نام کشیش استخدام می نمود، جهت سرکوب عده ای جنگ طلب و در بیشتر مواقع انسانهایی که می خواستند به حق خود برسند، یک هفت تیر کش و قاتل حرفه ئی را به نام "کوتوال" معاش می داد. به موازات تجمع بیشتر افراد در آن شهرک، سرمایه دار باز هم به خاطر همان تأمین امنیت اجتماعی، می بایست افراد چندی را که در واقع حیثیت رابط بین وی با "کوتوال" و "کشیش" را به عهده می داشتند، نیز استخدام می نمود، تا برای مجموع روند حرکت جامعه، به زعم خودشان قوانینی را وضع می نمودند که متضمن برآورده شدن خواست سرمایه دار می بود.

آنچه را از مضمون یک فلم "کابوای" به صورت مختصر یاد آوری نمودیم، در واقع روند پیدایش و رشد حیات شهری در سرتاسر ایالات متحده امریکا بود. یعنی "ساختار اقتصادی" جهت انباشت سرمایه و تصاحب سود هرچه بیشتر به تأمین نظم و امنیت اجتماعی نیاز میرم داشته، جهت رسیدن به هدفش، ناگزیر به ایجاد یک سیستم که مجموعه ای از نهاد ها را در بر می گیرد، می باشد که یکی از همین نهاد ها در شکل عالی تر آن، زیر نام "ساختار سیاسی" گاهی با توسل به زور و زمانی هم با توسل به فریب و نیرنگ، موظف است تا اهداف "ساختار اقتصادی" را برآورده سازد. این مناسبات که بخشی از حوزه مطالعاتی "جامعه شناسی سیاسی" است، علمی که ضمن مطالعه و بررسی ریشه های اقتصادی و اجتماعی قدرت، مطالعه روابط درونی و بیرونی قدرت از وظایف اصلی آن است، اگر ادعا گردد که از همان نخستین ایجاد شهرک ها در ایالات متحده امریکا، برقرار بوده و سیر تکاملی خود را پیموده است، ادعای بیجائی نخواهد بود. بر مبنای همین مناسبات، ساختار اقتصادی، در کلیت آن ساختار سیاسی را استخدام نموده به آنها پول و امکانات می پردازد، تا با تضمین امنیت اجتماعی و تمهید هر چه بیشتر انباشت سرمایه، امکان دسترسی به سود بیشتر را برای ساختار اقتصادی فراهم نماید.

بر اساس همین مناسبات، در حاشیه طبقه صاحب سرمایه، به مثابه خادمین سرمایه، قشر ممتازی در جامعه به وجود آمد که موسوم به "سیاستمدار" بوده برخی از آنها از همان آغاز به کار، فعالیت سیاسی را به مثابه پردرآمدترین شغل انتخاب نموده، تا آخر عمر بدان اشتغال می ورزند.

بیجا نخواهد بود بیفزایم، که خلاف برداشت ما به خصوص آنهایی که از بستر جنبش دموکراتیک نوین برخاسته اند، و فعالیت سیاسی را به مثابه "آرمان خدمت به خلق" دانسته، از دارو ندار شان جهت تحقق آن آرمانها دریغ نمی ورزند، فعالیت سیاسی در ایالات متحده امریکا اگر یک در میلیونم را در آن کشور استثناء فرض نمایم، بقیه به صورت کامل بدان به مثابه یک شغل و یک حرفه نگریسته، اشتغال به فعالیت های سیاسی آسانترین و نزدیکترین راه جهت سرمایه دار شدن می دانند.

بر همین مبناست وقتی امروز می بینیم که افرادی از قماش "سیاف ها"، "گلبدین ها"، "عطاء محمد نورها"، "یونس قانونی ها"، "مجددی ها"، "گیلانی ها"، "کرزی ها"، "فهیم ها"، "عبدالله ها"، "دوستم ها" و "اشرف غنی ها" که تا

دیروز یعنی تا زمانی که خود را در مسیر "امریکائی شدن" و از منظر آنها به زندگی نگرستن را انتخاب ننموده بودند، به گفته مردم چهاردهمی کابل "خر لنگ نداشتند که جوار شان را به آسیا ببرند"، مگر با فروش خود به امریکا و از منظر امریکا ئی ها به سیاست نگرستن، می بینیم که آنها هم آسانترین راه میلیونر شدن را یافته، با انتخاب سیاست به مثابه یک شغل "نان و آب دار" و فروش خود و جدان شان به خریدار سیاسی که کسی به جز بیگانگان و دشمنان میهن و مردم ما نبوده و نیستند، به چنین ثروت های افسانه ئی دست یافتند. امری که عناصر نا آگاه وقتی آن را با داعیان سیاست به مثابه آرمان خدمت به خلق، مقایسه می نمایند، حتا با تمسخر به آنها "کتره" و "کنایه" زده، می گویند، "سالها زدید هیچ چیزی نشدید، نصف نان تان یک نان نشد، یک شب بر بستر آرام خوابیدید و ...". به نظر من گناه این چنین افراد نیست که چنان طرز تفکری را نمایندگی می نمایند، این ناتوانی ما بوده و است که به آنها نفهمانده ایم؛ ما به منظور تصاحب مال به سیاست روی نیاورده ایم، بلکه هدف ما از روی آوردن به سیاست، نه گرفتن بلکه عرضه داشتن بود. ما می خواستیم به مردم و میهن خود خدمت نمائیم و تا جایی که تاریخ نشان می دهد این کار را انجام داده و در آینده نیز انجام خواهیم داد. به آنها تفهیم نمائیم آنهائی که به غیر از منظور خدمت به خلق، در عرصه سیاست پای گذاشته اند، عناصری بوده و هستند که هیچ مناسبتی با جنبش انقلابی کشور نداشته اند، آنها یک مشت انسانهایی بوده اند که حیثیت، وجدان و شرف انسانی شان را به مثابه متاع، در بازار مکاره سیاست عرضه داشته اند و....

بر گردیم به بحث خود ما:

تا جایی که از مطالعه اوضاع چند دهه قبل و فعلی ایالات متحده امریکا بر می آید، به وضاحت دیده می توانیم که قشر سیاستمدار در درون طبقه حاکم، خلاف انتظاراتی که سرمایه و ساختار اقتصادی در کل از آنها داشت، در انجام وظایف شان مطلقاً ناکام مانده اند. آنها با اتخاذ سیاست های شان، چیزی را که سرمایه به خاطرش، آنها را استخدام نموده بود یعنی "امنیت اجتماعی" و حقه کردن "رؤیائی امریکائی" توأم با تخیلاتی از نوع فلم های بالیوودی و هالیوودی، سخت ناکام مانده، با هر گام شان بر تئوری "تفقر مارکس" صحنه گذاشته اند.

آنها با اتخاذ سیاست های شان قشر متوسط را که سرمایه و ساختار اقتصادی جهت بقای کلی بدان نیازمند است و می باید به منظور حفظ سرمایه هرچه بیشتر ضخیم و ضخیمتر گردد، چنان نازک و نخ نموده اند، که به جز آنهایی که با هزاران تار به خود آنها نزدیکی داشته و دارد و همه احساس خطر نموده، در صدد آرایش نیرو های شان مقابل سرمایه هستند، ساختار اقتصادی نمی تواند بیشتر از این صبر نموده، منتظر روز مرگش باشد. جهت اثبات این ادعا توجه تان را به این آمار که مربوط سال ۲۰۰۷ است، جلب می نمایم:

- «۱۰٪ بالا صاحب ۳۴.۶ درصد از کل ثروت است.
 - ۴٪ بعدی صاحب ۲۷.۳ درصد از کل ثروت است.
 - ۵٪ بعدی صاحب ۱۱.۲ درصد از کل ثروت است.
 - ۱۰٪ بعدی صاحب ۱۲ درصد از کل ثروت است.
 - ۲۰٪ لایه بالای طبقه متوسط صاحب ۱۰.۹ درصد از کل ثروت است.
 - ۲۰٪ بعدی صاحب ۴ درصد از کل ثروت است.
 - ۴۰٪ پائین جامعه صاحب ۰.۲ درصد از کل ثروت است.
- در یک جمع بندی درمی یابیم که ۱٪ صاحب ۳۴.۶ درصد ثروت و ۱۹٪ بعدی صاحب ۵۰.۵ درصد از ثروت موجود هستند. به زبان روشن تر ۲۰٪ بالای جامعه در امریکا صاحب ۸۵ درصد از ثروت و ۸۰٪ جمعیت دیگر صاحب ۱۵ درصد از ثروت موجود می باشند.»- اینترنت

ماحصل چنین تحول اجتماعی، خیزش هائیت که از زمان "بوش - پدر" تا امروز، گاهی در این شهر و زمانی هم در آن شهر باعث آشوبهای خیابانی، به یغما بردن فروشگاه ها و آخرین نمونه آن که با قساوت غیر قابل قیاسی در سکوت کامل رسانه های رسمی از طرف "اوباما" سرکوب گردید، اشغال "وال ستریت" و "جنبش ما ۹۹ در صد هستیم" بود. سرمایه به منظور بیرون رفتن از چنان وضعی آخرین تلاش و همکاری اش را با سیستمی که "ساختار سیاسی" ساخته بود با روی کار آوردن "اوباما" انجام داد. مگر آنها به جای این که سودی جهت نجات ساختار اقتصادی باشد، هرچه بیشتر آن ساختار را آسیب پذیر تر ساخته، ثروتمندترین کشور جهان را چنان به فقر و بیچارگی کشانید، که قرضه هایش از رقبایش رکورد های جدیدی را یکی پشت دیگر بر جای گذاشت.

در چنین حالتیست که ساختار اقتصادی تصمیم می گیرد، تا بیشتر از آن به "ساختار سیاسی" که بی کفایتی آن امریکا و جهان را به طرف نابودی می کشاند، مجال نداده خودش وارد میدان شود. به همین دلیل هم بود که وقتی "ترمپ" یعنی یکی از روزی دهندگان ساختار سیاسی، وارد میدان رقابت گردید، در اول به هیچ گرفته شد و بعد ها از طرف تمام ساختار سیاسی اعم از دموکرات و جمهوریخواه به نبرد فرا خوانده شده، حرکتش را مردود دانستند. رسانه های رسمی و حاکم که در تمام این مدت سوراخ دعا را گم کرده، به جای این که به روزی رسان اصلی شان یاری برسانند، در کنار ساختار سیاسی قدرت قرار گرفته به نفی و شماتت "ترمپ" پرداختند.

"ساختار سیاسی" در کل به خوبی می دانست و می داند که روی صحنه آمدن "ترمپ" به مثابه انقلابیست که در درون طبقه واحد و به غرض جا به جایی قدرت خواهد بود، به همین دلیل با وجود آن که علایم آشکار شکست مفتضحانه شان را در طرد "جب پوش" و تعداد زیادی از ساختار سیاسی دیدند، از تلاش دست نکشیده، در یک حرکت هماهنگ هر دو حزب کوشید تا مانع به قدرت رسیدن "ترمپ" بگردند. وقتی بدان امر توفیق نیافتند باز هم تلاش ورزیدند، تا میدان باخته را به برد تبدیل نموده، با به میدان انداختن نام سیاستمدارانی از قماش، جولیان، خلیل زاد و بولتون، امکان بقای بیشتر شان را مساعد بسازند، مگر این حرکت آنها نیز به شکست مواجه شده، "ترمپ" با انتخاب عده میلیاردر در کابینه ای که قرار است معرفی دارد، در عمل اعلام داشت که ساختار اقتصادی دیگر حاضر نیست به دنباله روی از ساختار سیاسی ادامه داده، حیات و بقایش را به سیاست های نادرست آنها به مخاطره اندازد.

ادامه دارد